

زیادی از اهالی شهر تشریف آوردند. سرهنگ مجیدی رئیس ستاد و انصاری معاون لشکر هم آمدند.

پنجشنبه سوم مهرماه: کماکان مشغول پذیرائی هستم. ظهر رفته چند جا بازدید ولی همه جا مردم را به مسالمت و بردباری هدایت می‌کردم، ولی حاج سید نورالدین و قوامی‌ها کوشش دارند که در شهر سروصدائی بشود. تمام محلی‌ها و آقای آیت‌الله فالی که با من هستند کوشش می‌نمایند برای آرامش.

جمعه چهارم مهرماه: ظهر رفته مسجد آقا باباخان به روضه آقای فالی، جمعیت خیلی زیادی بود از زن و مرد. سرهنگ افراسیابی که فعلاً بازنشسته و یکی از سردهسته محله دروازه کازرون است بلند شد و نطقی کرد که دیشب دسته سید نورالدین به ما توهین کردند و منظورشان انقلاب است. ما اگر به ملاحظه سفارش ناصر قشقائی نبود چنین می‌کردیم و چنان می‌کردیم ولی دیگر طاقت نداریم، امشب معامله به مثل خواهیم کرد. آقای آیت‌الله فالی رفتند بالا و نطق مفصلی کرده و خواهش کردند، من هم با وجودی که حاضر نبودم برخاسته^{۱۲۰}، نطق مفصلی کرده اول: خواهش کردم آرامش را رعایت کنند، دوم اظهار کردم: انگلیسها مشغول تحرک هستند، شما باید خیلی بردباری کنید، و صحبت‌های زیاد دیگری، بعد آمدم منزل. بعد از آن ملاقاتی از فرمانده لشکر و استاندار کرده آمدم منزل. و شبانه آمدم به چناره راه دار منزل ملک منصورخان.

شنبه پنجم مهرماه: امروز ده نفر از آمریکائی‌ها خواهش کرده‌اند بیایند در ایل ناهار بخورند و تماشای ایل و شکار بنمایند. یک نفر از آنها به نام مستر هال HALL با من آمد به کوه، اتفاقاً من پنج شکار خیلی خیلی دور با گلوله زدم که خیلی پسندید. ملک منصورخان هم نه شکار زد که هفت تایی آنها قوچ‌های بزرگ بود. ده تائی هم سوارها زدند^{۱۲۱}. عکس برداری کردند. سوار شتر و الاغ و اسب شده عکس گرفتند. پس از ناهار، عصر رفتیم شکار کبک، شکار خیلی قشنگی شد، هرچه تیراندازی شد زده شد، تقریباً یکصد تائی کبک زده شد که نوزده تا من و پانزده تا ملک منصورخان، مابقی را هم سوارها. یک کلاغ هم نادر بهمنی سر تاخت زد. خیلی خوششان آمد. غروب برگشتیم و یک ساعت بعد آقایان و خانمها رفتند.

یکشنبه ششم مهرماه: صبح از گدار محسن حرکت کرده آمدم به (خم نمدی)

۱۲۰. اصل - خواسته.

۱۲۱. اصل - سوارها هم ده تائی هم سوارها زدند.

نزدیک چنار هفتوان.

دوشنبه هفتم مهرماه: بواسطه تاسوعا توقف کردیم. کدخدایان بلوک سیاح و سرخی ها آمدند.

سه شنبه هشتم مهرماه: بواسطه عاشورا توقف نمودیم.

چهارشنبه نهم مهرماه: رفتیم به کوه تیر بلند، شکار خیلی کم بود، دو رأس آقای ملک منصورخان زدند، پنج تا هم تفنگچی ها جهانگیرخان کشکولی و ملک منصورخان و اردشیرخان شیانکاره هم آمده بودند، با هم عصر برگشتیم به شیراز. کارهائی ملک منصورخان در طهران داشتند، توصیه گرفت که اردشیرخان برود طهران.

پنجشنبه دهم مهرماه ۱۳۳۱: ^{۱۲۲} از صبح مشغول پذیرائی بودم. یک سری هم رفتم دلگشا یازدید خانم لقاء الدوله تشریف نداشتند، عصر هم رؤساء محلات آمدند. ساعت هفت هم فرمانده لشکر آقای سرتیپ عزیزی تشریف آوردند.

جمعه یازدهم مهرماه ۱۳۳۱: ^{۱۲۳} چهار بعد از نصف شب برای فیروزآباد حرکت کردم، مخصوصاً صبح زود که تا ایل حرکت نکرده عبور کنم و همین قسم هم شد. راحت عبور کردیم، در راه هم هشت کبک زدیم. آمدیم فیروزآباد، به اتفاق آقای محکمی رفتیم (بایگان) بقدر نیم ساعت به عمارتی که می سازند نگاه کرده برگشتیم، تا عصر عده خیلی زیادی برای ملاقات آمدند. محمد حسین خان هم که مریض بودند مخصوصاً دستور دادم برای تغییر آب و هوا حرکت کنند. شب رسیدند.

شنبه دوازدهم مهرماه: از صبح عده زیادی برای ملاقات آمدند. یک سری هم رفتیم (جادشت) به دیدن محمد حسین خان، حالش خیلی بهتر بود. عصر هم فرماندار و رؤساء اداره جات آمدند. آقای سهرابخان هم از (خواجه) آمدند.

یکشنبه سیزدهم مهرماه: صبح زود به اتفاق آقای مهندس گلشن رفتیم سرکشی راه فیروزآباد به کارزین و برگشتیم به (جادشت) تا ملک منصورخان هم آمد، چای صرف کرده ظهر آمدیم منزل، فوراً حمامی رفتیم، از بس گرد خاک زیاد است. عصر اطلاع دادند که در نزدیک (آب گرم) کریم خان کیخای ایگدر اردو کشیده روی خانه فرج کیخای ایگدر (برادرزاده خودش) خواهر فرج کیخا را کشته، او هم کریم خان کیخا و پسرش را کشته است. من هم فوراً مظفرخان بهلولی را فرستادم ^{۱۲۴} که نگذارد پیش آمدی

۱۲۲. اصل - ۱۳۱۱.

۱۲۴. اصل - فرستم.

۱۲۳. اصل - ۱۳۲۱.

بعداً بشود.

دوشنبه چهاردهم مهرماه: رادیو اطلاع داد که دولتین آمریکا و انگلیس به دولت ایران جواب داده‌اند که شما اشتباه کرده‌اید، ما هیچ نظر سوء نداشته‌ایم. اولاً؛ ملی شدن نفت را به رسمیت می‌شناسیم، ثانیاً؛ هیچ وقت نگفته‌ایم کارگر ما بیاید در هر جا که می‌خواهند استخدام کنید، ثالثاً؛^{۱۲۵} ما هم مثل سایر دول، خریدار نفت هستیم. می‌آئیم و می‌خریم. خلاصه هر چه دولت ایران می‌خواست، حاضر شده‌اند.

سه‌شنبه پانزدهم: رادیو دهلی اطلاع داد که دولت ایران حاضر شده است و از انگلستان عده‌ای را خواسته است برای مذاکرات.

چهارشنبه شانزدهم: دولت ایران جوابی داده و اظهار کرده ما حاضریم تا یک هفته دیگر نمایندگان انگلیس بیایند برای مذاکره، به شرطی که قبلاً بیست میلیون لیره بدهند. بعد از سه هفته هم بیست و نه میلیون. پس از ختم مذاکره هر کس طلبکار شد حساب می‌نمائیم.

پنجشنبه هفدهم: ظهر تقریباً بیست نفر آمریکائی و ایرانی آمدند برای ناهار و شام هم بودند. و چند نفر از آنها عصر برگشتند^{۱۲۶}. پنج بعد از ظهر رفتیم مدرسه دارالترتیبه عشایری را نگاه کردند. چون بواسطه بی پولی دولت را کد گذاشته بودند، حاضر شدند مبلغی بدهند برای تکمیل کلاسه‌های آنجا. در آنجا چاه عمیقی [را] که اصل چهارترومن زده بود، افتتاح کردیم. بعد دبیرستان صولت قشقائی را نگاه کردند. از آنجا [رفته] مریضخانه قشقائی را نگاه کردند. بعداً در فرمانداری چای صرف شد، عده‌ای رفته و عده‌ای ماندند.

جمعه هجدهم مهرماه: با پروفسور آمریکائی که متخصص آب است رفتیم به بایگان، مقداری نقشه برداری کرد و زیاد اظهار امیدواری نسب به آب اینجا کرد. از آنجا آمدیم رفتیم به آتشکده، ناهار آنجا بودیم. آقای قطب که یکی از قضات خوب عدلیه شیراز است و کاظم زاده هم آمدند. بعد آقای قوامی فرماندار لار و پشتون و شیخ حمادی و یکی^{۱۲۷}، دو نفر از خوانین (گراش) و (لار) آمدند. بعد آقای پرچم و یک نفر دیگر از اصفهانی‌ها آمدند. بعد از آنها زیادخان و ابراهیم‌خان دره‌شوری، جهانگیرخان و الیاس‌خان و شهبازخان کشکولی و امان‌الله‌خان فارسیمدان و حبیب‌خان

۱۲۵. اصل - سوما.

۱۲۷. اصل - یک.

۱۲۶. اصل - برگشت.

قراچه آمدند. ناهار صرف شد، بعد از ظهر آقایان و آمریکائی ها برگشتند به شیراز. [با] سایرین هم آمدیم به فیروزآباد.

شنبه نوزدهم مهرماه: از صبح مشغول ترتیب کارهای ایلی هستم. بقدری این چند روزه جمعیت برای دیدنی آمده است که حساب ندارد، ظهر آقای رئیس راه فارس تشریف آوردند، شب هم بودند.

یکشنبه بیستم مهرماه: قبل از ظهر رفتم بایگان. ملک منصورخان و محمد حسین خان هم بودند. بعد از ظهر زریرخان و حسین خان فارسیمدان و جوادخان قهرمانی هم آمدند، مشغول ترتیب کار باغ بودم. عصر هم بعضی از کوهکی ها که به دزدی رفته بودند به سختی تنبیه^{۱۲۸} شدند. شب هم آمدیم در مورد شهرک، میهمان امیر تیمورخان کلانترش بلوکی شدیم، شب هم آمدیم به منزل.

دوشنبه بیست و یکم مهرماه: از صبح عده خیلی زیادی برای دیدن آمدند. بعد از ظهر رادیو اظهار داشت که چون سرلشکر زاهدی و سرلشکر حجازی و رشیدیان هم در نقشه توطئه بودند، سرلشکر حجازی و رشیدیان^{۱۲۹} توقیف شدند. سرلشکر زاهدی چون سناتور و مصون است عجالاً توقیف نشد.

سه شنبه بیست و دوم مهرماه: در فیروزآباد مشغول پذیرائی مردم هستم. عصر هم رفتم به ده پائین و از آنجا هم سرکشی به بایگان کرده وقتی برگشتم اطلاع دادند که یک ستون نظامی آمده است به (مهکویه) و یک ستون هم از طریق دارنجان برای تعقیب باباخان سرخی حرکت کرده اند.

چهارشنبه بیست و سوم مهرماه: از صبح در منزل هستم. ساعت هفت بعد از ظهر رادیو اطلاع داد که دولت انگلیس جواب دولت ایران را داده است که ما به هیچوجه حاضر برای خرید نفت نیستیم و به تمام دنیا هم گفته ایم که نفت حق ما می باشد و کسی حق خریدن ندارد و نماینده ما هم به ایران نخواهد آمد.

پنجشنبه بیست و چهارم مهرماه: در فیروزآباد مشغول سرکشی و دنباله کارهای مردم هستم.

۱۲۸. اصل - تنبه.

۱۲۹. برادران رشیدیان [حبیب الله و اسدالله] از عوامل سابقه دار شرکت سابق نفت انگلیس و ایران و اینتلیجنت سرویس بوده اند و در بیشتر توطئه های ضد ملی مداخله و مشارکت داشته اند. به نقل از جنبش ملی شدن... ص ۳۳۸.

جمعه بیست و پنجم: عده زیادی از شیراز و هرجا برای دیدن آمدند. سرهنگ مجیدی رئیس ستاد لشکر فارس هم آمد، مذاکره زیاد شد. من اظهار داشتم شما وقتی قشون می فرستید، چرا خبر نمی دهید؟ منظورشان این است که در فارس انقلاب شود. ولی غیرممکن است، من نمی گذارم که منافع انگلیسها تأمین شود. و شما هم محض رضای خدا برای خارجی ها کار نکنید. شروع کرد به قسم خوردن و... را...^{۱۳۰} کردن.

شنبه بیست و ششم مه‌رمه‌اه: صبح رفتیم منزل الیاس خان گرگین پور میهمان بودیم. الیاس خان کشکولی و احمدخان کشکولی هم آمدند، مقداری راجع به کار ایل صحبت کردیم، نظر الیاس خان این است که من باید اتحاد بین^{۱۳۱} عشایر را تقویت کنم و البته بیشتر صحبت‌ها در صمیمیت فوق‌العاده خودش بود. در ضمن هم خجالت می کشید راجع به وکالت خودش حرف بزند. قرار شد باقی مذاکره را بگذاریم پس از بیست روز در قامور با حضور تمام رؤساء قشقانی صحبت نمایم. شب برگشتم به فیروزآباد.

یکشنبه بیست و هفتم مه‌رمه‌اه: چون در مجلس سنا عده‌ای از وکلاء بر علیه مصدق نطق کرده‌اند، من پشتیبانی خودم را تلگراف کردم.

دوشنبه بیست و هشتم مه‌رمه‌اه: تا ظهر در فیروزآباد مشغول کارها بودیم. بعد از ظهر حرکت کرده آمدم به تنگ دهبو آقایان ملک منصورخان، محمد حسین خان و چنگیزخان هم هستند.

سه‌شنبه بیست و نهم مه‌رمه‌اه: دیشب آقایان کاظم زاده و نصیری‌ها و مقیمی برگشتند به فیروزآباد. و صبح حرکت کرده ناهار در آب دیزی و شب را آمدم به شلدان در راه هم من و ملک منصورخان هر یک دوازده کبک و محمد حسین خان شش کبک شکار کردیم. آقای سید عباس بحرینی مالک شلدان در راه کان آمد دیدنی.

چهارشنبه سی‌ام مه‌رمه‌اه: صبح زود برای قیر حرکت [کردیم]، در راه هم شکار زیادی دیدیم، دو تا شکار سوارها زدند. ظهر آمدم به باغ قیر. بخشدار و عده‌ای آمدند برای دیدنی. عصر هم رفتیم شکار دراج. چهار دراج من زدم و شش تا هم سوارها.

پنجشنبه اول آبان سی و یک: از صبح اهالی بلوکات و ایلات آمدند برای دیدنی. یک بعد از ظهر هم آقای پیمان از جهرم آمد. عصر هم مشغول ترتیب کار املاک بودم.

۱۳۰. دو کلمه خوانده نشد.

۱۳۱. اصل - بیه.

رادیو هم اطلاع داد که مجلس سنا را مجلس شورای ملی به قید سه فوریت تصویب کرد که منحل شود. و تلگرافی هم به مضمون زیر آقای دکتر مصدق به من مخابره کرده‌اند: جناب آقای محمد ناصر قشقانی / ۳۱/۷/۲۷/۷۵۱، وصول تلگراف گرامی موجب نهایت امتنان گردید، از مراسم عالی صمیمانه تشکر می‌کنم و از خداوند توفیق خدمت می‌خواهم. دکتر محمد مصدق.

جمعه دوم آبان‌ماه: آمدم به پل میشو، در راه رفتیم داخل بلوک به زراعت و غیره رسیدگی کردیم. مردم مرتباً روزی هزار نفر می‌آیند.

شنبه سوم آبان‌ماه: بنابه تقاضای اهالی بلوک رفتیم شکار گراز، خیلی کم بود، ده تا زده شد. رادیو هم اطلاع داد که دکتر مصدق با شاه دو ساعت مذاکره کرد، بعد هم شاه پیشنهاد مجلس شورا را مبنی بر انحلال سنا قبول و فرمان صادر کرد.

یکشنبه چهارم آبان‌ماه: آمدم به آب سکو مرتب از هرجا مردم می‌آیند. دوشنبه پنجم آبان: در آب سکو توقف [کردیم]. رادیو اطلاع داد که تقاضای دولت انگلیس از ایران این بود که یک نفر قونسول انگلیس در سفارت سویس بماند برای ارائه طریق و آشنا بودن به وضعیت کارهای انگلیس، دولت ایران جواب داده به شرطی حاضریم که از مأمورین سابقه‌دار انگلیس یا از انگلیسهائی که در مستعمره کار کرده‌اند نباشد، قبول داریم.

سه‌شنبه ششم آبان: در آب سکو توقف [کردیم] به کارهای باغ رسیدگی کرده عصر هم رفتیم شکار دراج. سی عدد زده شد که پانزده تا را من و پنج تا ملک منصورخان، و دو تا محمد حسین خان، مابقی را سوارها زدند.

چهارشنبه هفتم آبان‌ماه: از آب سکو برای افزر حرکت [کردیم]. اول رفتیم به خوش آب منزل امیرخان موصولو برای فاتحه خوانی پسرش، ظهر هم آمدم کرکویه منزل ملک منصورخان. عصر هم حضرات سارونی‌ها که دزدی کرده بودند تنبیه شدند و ایگدرها هم آمدند. تحقیقاتی نسبت به قتل کریم خان کیخانی ایگدر و پسرش نادر و دختر برادرش به عمل آمد. آنچه معلوم است کریم خان کیخا با عده‌ای رفته است جلو احشام را گرفت، که آنها را غارت کند و ببرد پهلوی خانه خودش. دختر شیرخان کیخا که دختر برادرش هست آمده که عموی مردم اذیت نکن، از خدا شرم کن. کریم خان عصبانی شده به پسرش نادر می‌گوید بکش این ج... را. پسرش هم بدون معطلی با تفنگ می‌کشد. قرچ، برادر دختر از عقب می‌رسد، از قضیه مطلع می‌شود از دست یک

نفر تفنگی می‌گیرد، کریم خان و پسرش را می‌کشد.

پنجشنبه هشم آبان: ظهر آمدیم به حضرت نُعْمَن زیارت. حقیقتاً امام زاده قابل احترامی ۱۳۲ [است]، و جایش هم فوق العاده مصفا [است]. و هر وقت، در هر حال آمده‌ام خوش گذشته است. شب را هم همانجا ماندیم.

جمعه نهم آبان: آمدیم در باغ (مکو) میهمان اسفندیار کدخدای مَکُو بودیم عصر هم تماشای بنه ۱۳۳ ها کرده آمدیم به (چاه کاظم) خانه ملک منصورخان. غروب آقای سهراب خان با اتومبیل از شیراز آمد.

شنبه دهم آبان: در (چاه کاظم) توقف کرده مشغول ترتیب و دستور و توقف و حرکت طایفه ایگدر بودم. چون بعد از قضیه جنگ و کشتار کلانتر آن طایفه هم متفرق شده، همه رعایای طایفه را اطمینان و امیدواری داده، برای محل زمستانی خودشان، طرف (هفتوان) و «چاه مینا» حرکت کردند.

یکشنبه یازدهم آبان: صبح آقای محمد حسین خان برای کارزین حرکت کرد که از آنجا برود به (فیروزآباد). بعد از ظهر هم خود من و آقایان سهراب خان و ملک منصورخان، شب را آمدیم به (آب شیرین).

دوشنبه دوازدهم: برای (گزیز) حرکت [کردیم]. در راه دو آهو غلامحسین گرگین پور، و دو آهو نادر بهمنی و یک قوچ ملک منصورخان شکار کردند. شب را در (گزیز) بودیم.

سه شنبه سیزدهم آبان ماه، پنجم نوامبر: قبل از ظهر آمدیم به (باغان)، اهالی آنجا آمدند تا الحمدلله وضع شان نسبت به ده سال قبل که من آمدم بقدری تفاوت کرده و بهتر شده که حساب ندارد، همه دارای نان و لباس و گاو و گوسفند شده‌اند. ده سال قبل که من از طهران فراراً آمدم، غیر از جعفرنام همه گدائی می‌کردند. در راه هم ده آهو زده شد که چهار تا ملک منصورخان و سه تا هم من و سه تا هم سوارها زدند. بعد از ظهر آقای شریفی از شیراز آمد. حضرات خنجی ها هم آمدند. در شیراز خبر تازه نبود.

چهارشنبه چهاردهم آبان ماه: رادیو اطلاع داد که ژنرال (آیزنهاور) به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد. عده‌ای رفتند شکار، تقریباً بیست شکار هم زدند، من در منزل ماندم.

۱۳۲. اصل - احترام.

۱۳۳. اصل - بنه.

پنجشنبه پانزدهم: صبح برای (شاه‌نایز) ملک حضرات ایگدرها حرکت کردیم. در راه هم شانزده آهوزده شد که یکی من و دو تا ملک منصورخان، مابقی را هم سوارها زدند. آقایان پریامی و پاشاخان خسروی مأمورین دارائی هم آمدند.

جمعه شانزدهم، شنبه هفدهم: ۱۳۱ برای ترتیب کارهای مالیاتی توقف کردیم. چون در پانصد متری تعدادی ۱۳۵ شکار بود، رفتند. بیست و دو تا زده شد که یکی من زدم چون در منزل بودم از همان منزل زدم.

یکشنبه هیجدهم: توقف کردیم ۱۳۶. اول به مناسبت احترام اربعین و دوم؛ عصر برای ترتیب کار ایگدرها، امر کردم که کلاتران بواسطه بدرفتاری که با حضرات ایگدرها می‌کردند خارج شوند، بروند پهلوی خانه ملک منصورخان، و رعایا هم آسوده مشغول رعیتی شوند. رادیو هم اطلاع داد که دیروز آقای دکتر مصدق دو ساعت و نیم با شاه ملاقات و مذاکره کرد.

دوشنبه نوزدهم آبان: برای (هفتوان) حرکت [کردیم]. مطابق معمول رفتیم شکار آهو، بقدری آهو کم شده است که حساب ندارد. تصور می‌رود ناخوشی کشته است. کلیتاً بیست و دو آهوزده شد که شش تا من و شش تا ملک منصورخان زد. دوازده تا هم سوارها زدند. شب هم رادیو اطلاع داد که شاه فرمان آزادی خلیل طهماسبی قاتل سپهد رزم‌آرا و توقیف و تعقیب اموال و خود قوام السلطنه را صادر کرد. به عقیده من بالاترین بی‌انصافی را شاه کرده است، و اگر من بودم استعفا می‌کردم و زیر این بار نمی‌رفتم.

سه‌شنبه بیستم آبان: در (هفتوان) توقف کرده آخرین ترتیب و دستور کارهای طایفه ایگدرها داده و عصر هم رفتیم قدری گردش کردیم.

چهارشنبه بیست و یکم آبان: برای (خنج) حرکت کردیم. قرار بود در (کورکی) ناهار خورده عصر برویم (خنج). شنیدم که اهالی خنج می‌خواهند استقبال مفصلی کنند. من هم برای اینکه مردم آسوده باشند با اتومبیل بفتاً وارد خنج شدم. اهالی خنج بواسطه کمک‌هائی که همیشه در ایام سختی و مواقع قحطی از طرف مرحوم پدرم و شخص خودم شده زیاد علاقه و محبت دارند و انصافاً هم مردم باغیرت خوبی هستند

والحمدلله این چند سال آخر هم وضع زندگی شان خیلی خوب شده است^{۱۳۷}. شاگردان مدارس آمدند پانصد تومان برای لباس اشخاص بی بضاعت دادم، و اظهار کردند اثنایه یک کلاس کم دارند. پانصد تومان هم برای آن دادم و تمام روز را مشغول صحبت با اهالی آنجا بودم. بی اندازه خوشحال و وضع آنها را خوب دیدم و شکر خدای را بجای آوردم.

پنجشنبه بیست و دوم آبان: صبح برای (چاه کاظم) حرکت کردیم، با اتومبیل آمدیم. ناهار منزل آقای ملک منصورخان صرف نموده بعد از ظهر به اتفاق آقای سهراب خان برای (قیر) حرکت کرده شب را رفتیم به باغ قیر، هیچ نوع وسیله ای جز مختصر رختخوابی نداشتیم، باغبان را فرستادیم منزل ابوالحسن حیدری نماینده خودم، همه نوع وسایل شام و فرش آوردند. شب را در همانجا ماندیم.

جمعه بیست و سوم آبان: از صبح زارعین را خواستم. به اتفاق آقای علی شریفی فرستادم رفتند. مزارع را بازرسی کرده ترتیب زراعت آنها را داده بعد از ظهر برگشتیم. ربع ساعت هم در باغ آب سکو توقف کرده، مقداری پرتقال صرف کرده برای چاه کاظم آمدیم، ساعت هشت رسیدیم.

شنبه بیست و چهارم آبان: آقای سهراب خان و منوچهر رفتند برای (جهرم) و خودم به کارهای اینجا رسیدگی کرده حمامی رفتم.

یکشنبه بیست و پنجم آبان: صبح اول وقت رفتم به (مکو)، به پنبه های آنجا سرکشی کرده، بعد رفتم تربیتی به کار باغ آنجا دادم و برگشتم منزل. ملک منصورخان اظهار کرد که پریشب رادیو گفت ژنرال (آیزنهاور) رئیس جمهور جدید آمریکا گفته است باید به ایران کمک کنیم که کارنفت راه بیافتد.

دوشنبه بیست و ششم: بواسطه بیست و هشتم صفر که رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله^{۱۳۸} و شهادت حضرت امام حسن [علیه السلام] می باشد توقف کردیم. سه شنبه بیست و هفتم آبان: رفتیم به (کوهمره) شکار، سی و دو تا زده شد که نه تا ملک منصورخان و سه تا من زدم، مابقی را تفنگچی ها زدند.

^{۱۳۷}. در ابتدای صفحه ۲۳۵ اصل دست نوشته چنین آمده. انتخابات آمریکا برای ریاست جمهوری شد. فرمان شاه برای توقیف اموال قوام السلطنه و آزادی طهماسبی قاتل رزم آرا صادر شد. ژنرال آیزنهاور به ریاست جمهوری انتخاب شد.

^{۱۳۸}. اصل - صلوا علیه.

چهارشنبه بیست و هشتم آبان: برای کرکو حرکت کردیم و شب را در کرکو توقف کردیم.

پنجشنبه بیست و نهم آبان: آمدیم به (آب سکو).

جمعه سی ام آبان: در آب سکو توقف کرده به کارهای باغ رسیدگی کردم. شنبه اول آذر سی و یک: امروز هم در آب سکو توقف کرده. بیشتر وقت مشغول پاکن کردن و درست کردن باغ بوده درضمن به کار اشخاص و ایلات هم رسیدگی کردم.

یکشنبه دوم آذر: آمدم به (میان) به عملیات تراکتور تماشا کرده ظهر آمدم به (دهیه) میهمان کربلانی علی نقی خان شکوهی بودم و تمام مدت به کارهای بلوک ترتیب داده، عصر آمدم به (قیر). در (دهیه) پذیرائی خیلی گرمی کردند. دوشنبه سوم آذر: صبح زود رفتم به (قیر)، تمام زارعین را خواسته ترتیب زراعت پنبه و صیفی را داده آمدم باغ. تا شب هم تمام مشغول، ترتیب زراعت املاک را دادم و آقای سهراب خان هم آمدند.

سه شنبه چهارم آذر: صبح زود حرکت کرده، ظهر آمدیم به (شلدان)، در راه هم آقای ملک منصورخان دو شکار زد. روز قبل هم اصلاح بین آقا سید عباس و آقا سید کاظم، پسران مرحوم سید عبدالوهاب بحرینی مالک (شلدان) و (راهکان) را دادیم. چهارشنبه پنجم آذر: حرکت کرده ناهار در آب دیزی بودیم. شب آمدیم به (تنگ دهر) محمد حسین خان هم آمدند و شب ماندیم در همین نقطه.

پنجشنبه ششم آذر: صبح به اتفاق حرکت کردیم، ابری آمد و شروع به باران کرد. جای در منزل محمد حسین خان خورده، ناهار آمدیم خدمت والده و شب هم رفتیم (جادشت) منزل محمد حسین خان، باران هم تا غروب آمد ولی باران مهمتی نبود.

جمعه هفتم آذر: از صبح در باغ (شَهْمَرْد) بودم. والده و محمد حسین خان و خانواده شان آمدند، چلوکبابی صرف شد و عده ای هم برای دیدن آمدند. شنبه هشتم آذر: در خدمت والده بودیم.

یکشنبه نهم آذر: رؤساء اداره جات و سایر اهالی برای دیدن آمدند. در منزل مشغول کارهای شخصی بودم. ظهر هم سرهنگ کوثر که مأمور تعقیب باباخان سرخی است و فعلاً با عده خودش در (خرقه) می باشد، برای دیدن آمد و خواهش کرد سعی شود که ترتیبی داده شود که باباخان بیاید اسلحه اش را بدهد.

دوشنبه دهم آذر: رفتیم به طرف (دارنگان لُر) شکار کبک، تقریباً هفتاد [و] پنج تا زده شد که بیست [و] هشت تا من و بیست [و] دو تا محمد حسین خان، مابقی را همراهان زدند. شب هم آمدم منزل.

سه شنبه یازدهم: شب گذشته آقای مهندس افشار رئیس راه فارس آمده بودند. صبح زود به اتفاق ایشان و مهندس گلشن ابراهیمی رفتیم برای بازدید راه بین قیر و فیروزآباد، بعد برگشتیم. همه با هم رفتیم به (ده نو) میهمان میرزا حسینعلی بصیری. بعد از ناهار رفته به باغ بایگان و شب آمدم منزل.

چهارشنبه دوازدهم: صبح مختصر بارانی آمد.

پنجشنبه سیزدهم: ناهار میهمان منزل محمد حسین خان بودیم. شب هم احمدخان والیاس خان کشکولی آمدند. و سهراب کیخای دره شوری هم آمد. زیادخان فرستاده بود که حسینقلی رستم توسط ولی خان کیخانی ممسنی پیغام داده [که] همه نوع حاضر [به] خلعت هستند.

جمعه چهاردهم: صبح ساعت هفت صبح آقای نیرومند رئیس بانک ملی آمدند برای اینکه شعبه بانک ملی را در فیروزآباد دایر نمایند. ظهر هم میهمان والده بودیم. عصر هم آقای رئیس بانک مراجعت کرد، من هم چند تلگراف زیر را به طهران مخابره کردم:

خدمت جناب آقای دکتر فاطمی؛ وزیر خارجه، طهران. با تقدیم سلام و تجدید ارادت دیرینه. دلتنگی اخیر بین دولت و نمایندگان محترم جبهه ملی، باعث نگرانی ملیون و خوشوقتی سرشار عمال خارجی شده و بر فعالیت خود افزوده اند. به جناب آقای خسروخان هم تذکر داده شده، از شخص جنابعالی که شخص عاقلی می باشید، تمناً می نمایم در این عمل قسمی بفرمایید که هر چه زودتر ان شاء الله رفع کدورت شده و مرتبه دیگر به کوری چشم مزدوران خارجی همگی متحداً به خدمات ملی ادامه داده و کارها را اصلاح نمایند، و اگر چنانچه بدانید از وجود بنده کاری در طهران ساخته است، [بفرمایید] تا فوراً حرکت کرده با رفقا مشغول مذاکره شوم و به خواست خدا به این دلتنگی خاتمه داده شود، همیشه منتظر وصول مرقومات می باشم.

خدمت جناب آقای دکتر شایگان؛ نماینده محترم طهران، با تقدیم سلام و تجدید ارادت. مشاجره اخیر بین نمایندگان دولت، در ولایات از کاس بسیار بدی نموده، تمام ملیون متأسف و متأثر، نوکران اجنبی در کمال خوشحالی به فعالیت خود ادامه

می دهند. بنده به نام اهالی فارس، بلکه ایران تمتا می نمایم با رفقا مذاکره و راه حلی پیدا نمائید که این اختلاف حل شود و در چنین مواقعی باید گذشت هائی بشود. امیدوارم قسمی شود که ملت از این نگرانی خارج شود و چنانچه بدانید کاری از دست بنده چه در فارس و چه در طهران برای رفع و حل این قضایا ساخته است، با کمال افتخار حاضرم و منتظر رقیمه و تلگرافات می باشم.

شنبه پانزدهم آذر رفتن بایگان، آقای سرهنگ کوثر هم آمدند، آقای سرگرد^{۱۳۹} نجمی و رئیس دارائی فیروزآباد و احمدخان کشکولی و عده ای بودند، نا عصر آنجا بودیم، راجع به خلع سلاح کوهکی ها دستور دادم که کلیه اسلحه آنها را بگیرند. شب هم رفتیم منزل محمد حسین خان.

یکشنبه شانزدهم آذر ساعت یازده برای شیراز حرکت [کردم]، در (شاه بهرامی) ناهار صرف شد، بعد از ظهر رفتن شیراز، مستقیماً رفتن به مسجد سپهسالار که از طرف حضرات محله های شیراز ختمی جهت مرحوم شاهپور، پسر مشهدی علی اکبر کلانتر گذاشته بودند. جمعیت فوق العاده زیادی هم بود که کمتر نظیرش دیده شده، از طرف عموم مردم نسبت به من زیاد اظهار محبت شد. شب هم آقای استاندار را ملاقات کرده تقریباً یک ساعتی مذاکره می نمودیم راجع به اوضاع مملکت و وضع رفتار مأمورین. ایشان را شخص بی نظری دیدم، مخصوصاً راجع به نظامی ها اظهار کرد هر نوع اشکالی باشد اطلاع دهید تا خود من رفع کنم.

دوشنبه هفدهم آذر شب را در منزل آقای سهراب خان قشقائی بودم. عده زیادی از رفقا آمدند، آقای سرهنگ مجاب رئیس شهربانی و رئیس بانک ملی و برهان و یک عده ای شام بودند. صبح هم عده زیادی از هر طبقه آمدند. یک نفر هم از طرف اصل چهار ترومن آمد برای اینکه بروند در (فراشبند) چاه عمیق بزنند^{۱۴۰} و تقریباً ساعت دو تیمسار عزیزی فرمانده لشکر فارس و سرهنگ مجیدی رئیس ستاد تشریف آوردند، تا یک بعد از ظهر بودند. مذاکرات زیاد شد، من صریحاً^{۱۴۱} پشتیبانی خودم را نسبت به دولت جناب دکتر مصدق و نگرانی از طرف شاه بیان کردم. ایشان قسم زیادی خوردند که این قسم نیست و شاه کوچکترین نظری ندارد. خلاصه راجع به خلع سلاح، من اظهار کردم

۱۳۹. اصل - سرگرد.

۱۴۰. در ابتدای صفحه ۲۳۸ چنین آمده. بقیه تلگراف، جمعه ۱۴ آذر ۱۳۳۱.

۱۴۱. اصل - صریح.

که با تمام قوا حاضرم کمک کنم و ایشان هم تشکر کردند. بعد قدری از حسینقلی رستم گله داشت که توقع دارد همه جا را غارت کند، حق مردم را ببرد و من هم هیچ نگویم، و یقین به شما پناه آورده است. عرض کردم صحیح است، ولی من در مقابل اوامر دولت کوچکترین همراهی به کسی ندارم. خلاصه با کمال گرمی خداحافظی کرد، تشریف بردند. برای ناهار هم آقای سرهنگ مجاب و فرماندار آمدند. بعد از ظهر هم عده ای آمدند. عصر سوار شده آمدیم فیروزآباد. تلگرافاتی رسیده بود که ذیلاً نوشته می شود: جناب آقای محمد ناصر قشقائی؛ تلگراف مورخه ۳۱/۸/۱۹ واصل، توجه جنابعالی و افراد میهن پرست ایلات جنوب نسبت به حفظ امنیت کشور مورد تقدیر و نهایت امتنان است. به وزارت کشاورزی دستور داده شده در موضوع مبارزه با آفت ملخ نهایت جدیت و مراقبت را به عمل آورند. نخست وزیر، دکتر محمد مصدق.

جناب آقای محمد ناصر قشقائی؛ از زیارت تلگراف جنابعالی کمال مسرت و تشکر حاصل، و همانطوریکه استحضار دارید مطلب به خوشی خاتمه یافت. این توجه و علاقمندی که ابراز فرموده اید [و] همیشه مصالح عمومی کشور را در نظر دارید، موجب مزید ارادت و اخلاص است. دکتر حسین فاطمی.

سه شنبه هجدهم آذر: در منزل بودم. والده و محمد حسین خان هم آمدند، ناهار باهم بودیم. عصر هم اعضاء انجمن شهرداری آمدند، مدتی راجع به وضع شهر و نظافت آنجا مذاکره کردیم. صبح هم خودم قدری در شهر گردش کرده، اشخاصی [را] که خودشان و دکانشان تمیز و پاکیزه بودند، تشویق کردم و انعام نقدی دادم و آنهایی که کثیف بودند توبیخ مؤدبانه شدند و نصیحت کردم.

چهارشنبه نوزدهم: صبح به اتفاق ملک منصورخان رفتیم جادشت که باهم برویم به (کوه رویش) شکار. اسبها را که می بردند به دو فلات نزدیک ده، برخورد به گله گراز زیادی کرده تقریباً بیست تا کشته و زخمی کرده بودند. ما هم رفتیم سر کوه و به عجله برگشتیم، هشت شکار زده شد که دو تا ملک منصورخان یکی محمد حسین خان، یکی من، چهار تا هم تفنگچی ها و ثانیاً شش، هفت گراز و تعدادی ۱۲۲ کبک زده شد. دیروز هم رادیو اطلاع داده است که وزارت خارجه امریکا اظهار داشته: ما مانع نیستیم که تجار آمریکائی از ایران نفت خریداری کنند. این خبر باعث خوشوقتی همه ایرانیان

شده است.

پنجشنبه بیستم آذر: رفتیم منزل محمد حسین خان. ناهار آنجا بودیم.^{۱۴۳} جمعه بیست و یکم آذر: رفتیم بایگان، ناهار باهم بودیم. آقای سرهنگ کوثر هم آمدند. عصر هم من رفتم تنگ خرقة و شب آمدم منزل.

شنبه بیست و دوم: در منزل به کارهای شخصی رسیدگی می‌کردم. یکشنبه بیست و سوم آذر: صبح ملک منصورخان [رفت به] شهر شیراز، ظهر آقایان قهرمان پور و سمعی از طهران آمدند برای سرشماری کشاورزی، ناهار هم باهم بودیم. از ساعت نه بعدازظهر باران شروع کرد.

دوشنبه بیست و چهارم: باران مختصری آمد، صبح هوای بسیار خوبی شد. من هم خیلی زود رفتم (تنگ آب) گردش، هفت کبک هم زدم. آقایان محکمی و کاظم زاده و مهندس صدرهاشمی هم آمدند، باهم آمدیم منزل.

سه‌شنبه بیست و پنجم: صبح خیلی زود حرکت کردم، در سرگردنه (مرگ) یک قوچی شکارکرده، نیمساعت از آفتاب بالا آمده در صحرای کوار سه آهو زدم. برگشتن در راه چهار کبک زدم و دو ساعت به ظهر آمدم به فیروزآباد.

چهارشنبه بیست و ششم: منزل محمد حسین خان در (تیدشت) میهمان بودیم و شام هم آنجا صرف شد. سرهنگ کوثر هم آمد. کاکاجان آب سردی هم آمد، اطمینان دادم^{۱۴۴} که آسوده برود به خانه اش بنشیند.

پنجشنبه بیست و هفتم: ظهر آقایان امینی مخبر سیاسی روزنامه (باختر امروز) که^{۱۴۵} در اداره تبلیغات هم کار می‌کنند، به اتفاق آقای محلوجیان آمدند. بعد آقایان کاظم زاده و محکمی و آقای سهرابخان و ستارخان آمدند. شب آقای امینی در فیروزآباد خواستند سینما بدهند، گویا چهار نفر از معلمین که کمونیست هستند فریاد «زنده باد استالین» و «مرده باد آمریکا» گفته بودند و بساط بهم خورده بود. ایشان هم شکایت داشتند که ژاندارمها جلوگیری نکردند.

جمعه بیست و هشتم آذر: عذای [از] آقایان ناهار بودند. شب هم برای اهالی ده (شهرمد) سینما دادند.

شنبه بیست و نهم آذر و یکشنبه سی ام آذر:^{۱۴۶} تا ظهر در فیروزآباد خدمت والد

۱۴۳. اصل - ناهار رفتیم منزل محمد حسین خان. و. ۱۴۵. اصل - و.

۱۴۴. اصل - داد. ۱۴۶. وقایع دو روز فوق باهم نوشته شده.

بودیم. بعد از ظهر حرکت کرده آمدم شیراز به قصد رفتن (کازرون) و بنا به تقاضاهائی که رؤساء دره شوری و کشکولی و فارسمدان و سایرین کرده بودند. شب هم رئیس ستاد آمد، مدتی با هم بودیم. حس کردم مایل است من توصیه به خسروخان بکنم که راجع به بازنشستگی او اقدامی شود، و در ضمن بلکه سرتیپ هم بشود.

دوشنبه اول دی سی و یک: صبح زود حرکت کردیم. از (خان زنیان) باران شروع شد. در (دشت ارژن) مختصر توقفی کردیم تا آقایان محمد حسین خان و سهراب خان و احمدخان کشکولی و الیاس خان برسند. ناهار آمدم کازرون تا فرمانده تیب کازرون (سرتیپ کیانوری) منتظر است. در باشگاه پذیرائی خیلی با محبتی کرده تمام افسران هم بودند. باران هم مرتب می آمد. چهار بعد از ظهر سوار شده آمدم به (تنگ چوگان) خانه زیادخان دره شوری. باران هم می آید، شب را در اینجا ماندیم. خیلی پذیرائی گرمی می کنند که صمیمیت کاملاً معلوم است.

سه شنبه دوم دی ماه: باران به شدت می بارد، در خانه زیادخان هستیم. صحبت ابلی شد، همه اظهار خدمت و حقیقت کردند. بعد اظهار کردند: حسینقلی خان رستم فرستاده است پهلوی زیادخان دره شوری و الیاس خان کشکولی و بوسیله ولی خان کیانی و جعفر ابطحی وکیل عدلیه، تقاضا و خواهش کرده است که بیاید پهلوی من و اظهار ندامت کرده است. ولی هیچ یک از واسطه ها به قولش اطمینان ندادند و همه می گویند این شخص اصلاً راستگو نیست و [بدون] حیا و فطرتاً دروغگو می باشد.

چهارشنبه سوم دی ماه: تا صبح باران بارید و صبح آفتاب خوبی شد. ظهر هم آقای صفوت فرماندار کازرون آمدند و ناهار با هم بودیم. بعد از ظهر از زیادخان و خانواده اش اظهار تشکر و خداحافظی کرده آمدم منزل عبدالله خان کشکولی و شب در آنجا^{۱۱۷} بودیم. کشکولی ها و دره شوری ها که مالک کوه (مره نودان) و (تنگ چوگان) می باشند، [مشغول] شروع به آبادی و نشان دادن باغهای مرکبات و غیره می باشند. شب هم آقای پشتون و بهمین بیگی از شیراز آمدند، اظهار کردند سرتیپ میمنت فرمانده لشکر لرستان آمده است به شیراز.

پنجشنبه چهارم دی ماه: ناهار هم میهمان عبدالله خان بودیم، پذیرائی خیلی گرمی کرد. آقای محمد حسین خان و...^{۱۱۸} و عده ای رفتند برای تماشای محسمه

۱۱۷. اصل - اینجا.

۱۱۸. یک کلمه خوانده نشد.

شاهپور. عصر هم رفتیم منزل الیاس خان کشکولی.

جمعه پنجم دی ماه: ظهر سرتیپ کیانوری فرمانده تیپ کازرون و خانمش و عده‌ای از افسرها آمدند میهمان شدند و از سه بعدازظهر باران شروع به باریدن کرد و آقایان مراجعت کردند. شب هم ولی خان کیانی و خلیل خان جاویدی رئیس طوایف^{۱۴۹} نکش و جاویدی ممسنی آمدند.

شنبه ششم دی ماه: باران به شدت هرچه تمام تر بارید تا شب. چند تلگراف به آقای دکتر مصدق مبنی بر پشتیبانی [او] و سایرین نمودم.

یکشنبه هفتم دی ماه: باران تا ظهر مرتباً ولی خیلی شدید آمد، بعدازظهر هوا نسبتاً باز شد، آمدیم خانه زیادخان دره شوری و شب آنجا بودیم. سیل عجیبی راه افتاده بود.

دوشنبه هشتم دی ماه: ظهر منزل ابراهیم خان دره شوری میهمان بودیم. بعدازظهر حرکت کرده در کازرون ملاقاتی با فرمانده تیپ کرده از خودش و خانمش خداحافظی نموده شب را آمدیم به (فامور) منزل جهانگیرخان دره شوری. در راه هم بقدر ده دقیقه رفتیم پهلوی قدرت الله خان مشیری، چای صرف کردیم.

سه شنبه نهم دی ماه: ناهار هم منزل جهانگیرخان بودیم، شب را آمدیم به (دادین) منزل امان الله خان فارس میدان.

چهارشنبه دهم دی ماه: ناهار منزل غلامرضاخان و شب را منزل حسین خان فارس میدان بودیم. دو تلگراف و نامه‌ای هم از دکتر مصدق آمد که بعداً نوشته می شود. حسین خان فارس میدان هم با سرهنگ تخشا مأمور فارس میدان به هم پرخاش کردند و حسین خان اظهار داشت: من از دست سرتیپ کیانوری اعلام جرم می کنم، به من توهین کرده و گفته حق نداری به ستاد بیایی.

پنجشنبه یازدهم دی ماه: ظهر منزل زریرخان فارس میدان بودیم. شب را منزل آندم^{۱۵۰} مقابل جوق ترکی. شب میهمان آقای غلامحسین خان کهندل پور بودیم. من و ملک منصور آمدیم منزل، عده‌ای مانند آنجا.

جمعه دوازدهم: ناهار منزل مرتضی قلی خان و شب را هم منزل صفدرخان بودیم، از آنجا خداحافظی شروع شد. زیادخان دره شوری، جهانگیرخان، الیاس خان و عبدالله خان کشکولی مراجعت کردند. ما هم رفتیم به منزل.

۱۴۹. اصل - طویف.

۱۵۰. اصل - آمد.

شنبه سیزدهم: حرکت کرده رفتیم به (شور ابدال خان) در راه سوارها هفت آهو زدند.

یکشنبه چهاردهم: حرکت کرده آمدم به (قنات باغ). در راه بیست و دو آهو زده شد که دو تا را ملک منصورخان و باقی را سوارها زدند. شب رادیو اطلاع داد که پانزده نفر از وکلاء طرحی تهیه و تقدیم مجلس کرده اند که آقای دکتر مصدق نمی تواند این مجلس را ببندد. آقای وزیر کشور و دکتر شایگان هم جداً تکذیب کرده اند و در مجلس تشنجی شده و از اکثریت افتاده است.

دوشنبه پانزدهم: آمدم به (تل بزی). ده آهو زده شد که دو تا را ملک منصورخان زد. و ساعت نه بعدازظهر آقای دکتر مصدق سخنرانی کرد و برای ملت پیغامی فرستاد که خلاصه آن این بود که پس از این همه مبارزه که ملت ایران کرد، انگلیسیها هر کاری کردند از پیش نبردند. حالا وسایلی فراهم کرده اند که مذاکره ما را با دولت آمریکا خنثی کنند و به دنیا حالی کنند که ملت ایران قابل اداره کردن خودش نیست، و عده ای از فراکسیون ملی طرحی تهیه [و به] مجلس تقدیم کرده [اند]، و چند نفر از وکلاء که در قضیه سی ام تیرماه بر علیه ملت قیام کردند، حالا در این عمل شرکت دارند. من با این حال ضعف و پیری و خستگی به امید ملت خدمت می کنم، حال هم هر نوع ملت بگوید حاضرم. تلگرافی به مضمون زیر مخابره کردیم که ببرند به کازرون و مخابره کنند:

جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر محبوب ایران؛ اینک که در میان عشایر قشقائی می گفتم، بار دیگر با قلبی پرشور صمیمانه ترین احساسات خود را به حضور عالی عرض و موقعت آن رهبر بزرگ ملت را از خداوند خواستارم؛ نطق مستدل و تاریخی نخست وزیر را هنگامی شنیدم که کلیه کلاتران و کدخدایان طوایف و رؤسای مناطق و بلوکات قشقائی نشین به ملاقاتم آمده بودند. محال است بنده بتوانم تأثیر شدید این نطق فصیح را در کلیه مردم، از مرد و زن و پیر و جوان، بیان کنم و همگی یعنی در حدود پانصد هزار نفر نفوس قشقائی و مناطق قشقائی نشین حاضرند به فرمان پیشوای بزرگ ملت هر لحظه ای که مقتضی و ضروری باشد جان خود را فدا نمایند و به بنده نمایندگی داده اند که مظهر احساسات و عقاید آنان بوده، منتظر صدور دستور نخست وزیر محبوب و رهبر رشید ملت ایران باشم.

سه شنبه شانزدهم: حرکت کرده آمدم (فراشند) در راه هم پنج آهو زده شد که یکی را من زدم. از امروز تلگرافات ولایات و ایالات شروع شد نسبت به پشتیبانی دکتر

مصدق.

چهارشنبه هفدهم دی: در فراشبند توقف کرده به کارهای محلی رسیدگی کردم. و رادیو به خواندن تلگرافات ادامه داد.

پنجشنبه هجدهم دی ماه: صبح به اتفاق آقای سرگرد سپانو و سه چهار نفر از فراشبندی‌ها رفتیم به (صحرا) برای بستن دو سه صد^{۱۵۱} که موقع سیل، آب تقسیم شود. ظهر هم رادیو گفت که آقای دکتر مصدق از مجلس خواسته است که یک سال دیگر به اختیارات ایشان تمدید شود و حسین مکی با عصبانیت از مجلس خارج شده و استعفای خودش را به ریاست مجلس تقدیم کرد و در این بین تشنجی در مجلس پیدا شد و گفتگویی بین میر اشرافی و مهندس رضوی روی داده. من هم تلگرافات ذیل را به طهران مخابره نمودم:

جناب آقای حسین مکی نماینده محترم مجلس شورای ملی، طهران؛ در این فرصت بسیار حساس و خطیر که مملکت بیش از همیشه نیازمند به اتفاق و وحدت کلمه می باشد، خبر تشنج اخیر مجلس و استعفای آن خدمتگزار وطن مایه تأسف و تأثر فراوان گردید. چنانکه می دانید تحریکات و دسایس بیگانگان ادامه دارد و هنوز راه درازی در پیش است. بخصوص [که] ایادی اجانب در جنوب دست بکار فتنه‌های جدیدی شده‌اند. و بنده برای جلوگیری از این فتنه‌ها وظیفه دشواری را بردوش گرفته‌ام، در چنین اوضاع و شرایط، استماع خبر تفرقه و شکاف، بی حد ناگوار است. از فداکاری و روشن بینی خاصی که در جنابعالی سراغ دارم قویاً تقاضا می‌کنم که در تصمیم خود تجدیدنظر نموده نگذارید در جبهه مقدس ملی کوچکترین رخنه‌ای ایجاد گردد.

جناب آقای دکتر شایگان، نماینده محترم مجلس شورای ملی، طهران؛ درحالیکه پیروزی اخیر خدمتگزاران وطن، بنده و کلیه مردم قشقانی را غرق در مسرت و شادمانی ساخته بود، استماع اخبار تشنج مجلس موجب تأسف و تأثر فراوان گردید. ایادی شوم بیگانه هر روز دست به فتنه جدیدی می‌زنند و بنیان‌گذاران نهضت مقدس ملت هنوز راه درازی در پیش دارند. بخصوص در جنوب نعمات شومی آغاز شده است که بنده برای مقابله با آن از بذل هیچگونه کوشش و فداکاری دریغ نخواهم کرد. در چنین فرصت خطیر و بحرانی، شنیدن خبر هرگونه شکاف و تفرقه در صف مقدس ملت

بسیار ناگوار است و بنده به نام خود و به نام پانصد هزار نفوس قشقائی و مناطق قشقائی نشین، از شخص جنابعالی قویاً تقاضا می‌کنم که با حسن تدبیر و کاردانی و از خود گذشتگی خاص خودتان کوشش فرمائید که بهرگونه تفرقه و رخنه در صف مقدس ملت و جبهه ملی پایان داده شود.

جناب آقای مهندس رضوی نایب رئیس محترم مجلس شورای ملی، طهران؛ هنگامی که مردم از پیروزی اخیر غرق مسرت و شادمانی بودند و کلمات و جملات نطق فصیح و مستدل جنابعالی را برای یکدیگر تکرار می نمودند، استماع تشنج اخیر موجب تأسف و تأثر فراوان گردید. چنانکه مستحضرید هنوز راه درازی در پیش است و گریبان ملت هنوز از چنگ اجنبی خواهان رها نشده است. از بی طرفی و روشن بینی خاص جنابعالی، این انتظار می رود که کمال فداکاری و کوشش را برای جلوگیری از تفرقه و تشتت مبذول فرمائید، و بنده را با پانصد هزار نفر نفوس قشقائی و مناطق قشقائی نشین برای همیشه سپاسگزار خود سازید.

جناب آقای دکتر معظمی نماینده محترم مجلس شورای ملی، طهران؛ در این فرصت بسیار خطیر و حساس که مملکت بیش از همیشه محتاج اتحاد و اتفاق است، استماع اخبار تفرقه و تشتت موجب نگرانی و تأثر شدید است. از حسن تدبیر و علاقه مندی جنابعالی به مصالح عمومی این انتظار می رود که از هرگونه کوشش برای جلوگیری از این اختلاف دریغ نفرمائید.

جمعه نوزدهم دی ماه: در (فراشبند) به کارهای محلی رسیدگی می نمودم. شنبه بیستم: کماکان در فراشبند به کارهای محلی و ایلی رسیدگی می شود، و مختصر بارانی هم آمد. این روزها خبری جز تلگرافات متعدد برای پشتیبانی دکتر مصدق نیست.

یکشنبه بیست و یکم: عصر رفتیم به صحرا برای گردش. آهوی فراوانی بود، سی و هفت آهوزده شد که دو تا من و یکی ملک منصورخان، و مابقی را سوارها زدند. و امروز مجلس بواسطه کم بودن عدّه حاضر در مرکز تشکیل نشد و تلگرافاتی برای رفتن و کلاء به طهران، برای روز سه شنبه مخابره شد.

دوشنبه بیست و دوم: رفتیم به سرمد، شکار آهو. بیست آهوزده شد که شش تا را من و دو تا ملک منصورخان، باقی را سوارها زدند. تلگرافی به مجلس کردم برای تمديد اختیارات دکتر مصدق، و جواب آقای دکتر مصدق هم آمده است، ذیلاً نوشته می شود:

ساحت مقدس مجلس شورای ملی، رونوشت اداره تبلیغات؛ بدینوسیله بار دیگر پشتیبانی شدید خود را از طرف خود و به نمایندگی از طرف پانصد هزار نفوس قشقایی و مناطق قشقایی به ساحت مقدس مجلس شورای ملی عرض می‌کنم و با استحضار و اطلاع دقیقی که از اوضاع روحی و احساسات عمومی مردم ایران و بخصوص اهالی فارس دارم، نمایندگان محترم مجلس را به ادامه پشتیبانی و تمدید لایحه اختیارات جناب آقای دکتر مصدق دعوت و توجه می‌نمایم، محمد ناصر قشقایی.

جناب آقای محمد ناصر قشقایی؛ وصول تلگراف موجب نهایت امتنان گردید. از الطاف عالی و احساسات وطن‌پرستانه آقایان محترم صمیمانه تشکر می‌کنم و از خداوند توفیق خدمت می‌خواهم. دکتر محمد مصدق.

سه‌شنبه بیست و سوم: شب، سواری از فیروزآباد آمد که آقایان محمد حسین خان و خسروخان برای طهران جهت پشتیبانی دکتر مصدق حرکت کرده‌اند و به من نوشته بودند که ممکن است در طهران انقلاب و کودتا شود. من مراقب خودم باشم و احتیاط کنم. همان روز خبر قبولی مصدق آمد.

چهارشنبه بیست و چهارم دی‌ماه: امروز تا ظهر با کمال نگرانی و بی‌صبری بسر برده و به قشقایی‌ها گوشزد کردم که موقع خطرناک است. انصافاً همه جواب دادند تا آخرین دقیقه حاضر برای فداکاری هستیم. من هم صریحاً اعلام کردم که من تا آخرین دقیقه عمرم با اجنبی، همراه ۱۵۲ شما مخالفت خواهم کرد. ظهر رادیو اطلاع داد که به مصدق رأی دادند و اختیارات هم تصویب شد. چنان شور و شعفی به مردم دست داد که حساب ندارد. و همان عصر آقایان دره‌شوریه‌ها و فارسیمدانها و خوانین گره‌اجازه گرفته و رفتند به خانه‌شان.

پنجشنبه بیست و پنجم دی‌ماه: عده‌ای دیگر از فراشبند برگشتند. حرکت کرده آمدیم به (خرمایک) در راه پانزده آه‌زده شد که دو تا من و دو تا ملک منصورخان. باقی را سوارها زدند. رادیو هم مخالفت دکتر بقائی را با آقای مصدق به این ترتیب اظهار کرد که دکتر بقائی اظهار داشت: من به دکتر مصدق رأی داده و می‌دهم و خواهم داد و آن موقع که هیچ کس موافق ایشان نبود، من و حسین مکی و حائری زاده بودیم، حالا هم موافقیم و با تمدید اختیارات مخالف هستیم. با دکتر سنجایی هم حرفش شد و جلسه